



تهیه و تنظیم:
مهندس اکبر شیرزاده

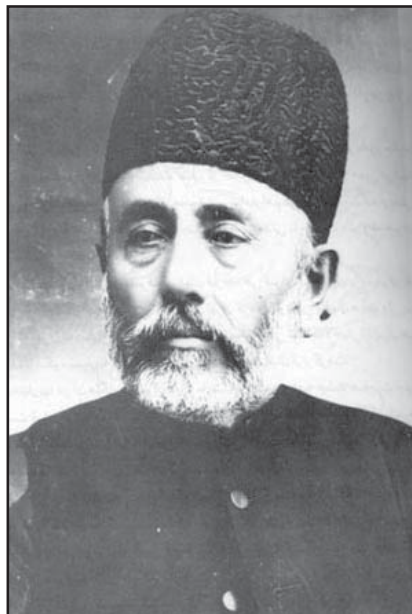
پژوهشی در نساجی ایران دوران مشروط

صمصام السلطنه بختیاری

«نجف‌قلی خان صمصام السلطنه» دومین فرزند «حسین‌قلی خان ایلخانی» به سال ۱۲۷۰ قمری در چهارمحال متولد شد. مختصر تحصیلات خواندن و نوشتن را تا حد لازم فرا گرفته و به اقتضای تربیت ایلی و خان‌زادگی، سواری، تیراندازی و فنون جنگ‌های چریکی و محلی را تا ۱۶ سالگی آموخته و از آن پس در خدمت پدرش به کار پرداخته و از دستیاران وی بوده است.

در سال ۱۲۹۹ قمری که ایلخانی بر اثر سعایت فرهاد میرزا معتمدالدوله-عموی شاه- به دستور شاه و امر ظل السلطان به قتل رسید و اسفندیار خان فرزند اول و علی‌قلی خان فرزند چهارم او محبوس شدند، نجف‌قلی خان در بختیاری سرپرستی خاندان ایلخانی را به عهده گرفت و با وجود مخالفت‌های امام‌قلی خان ایلخانی و رضا قلی خان ایل‌بیگی (دو رقیب و جانشین حسین‌قلی خان) و قهر و غضب دولتیان، اعتبار و شئون خاندان ایلخانی را حفظ کرد. پس از آزادی اسفندیار خان به مقام «ایل‌بیگی» و سپس مقام «ایلخانی» رسید. در این وقت نجف‌قلی خان سمت ایل‌بیگی یافت و بعد از اسفندیار خان از طرف مظفرالدین شاه به مقام ایلخانی نائل و به «صمصام السلطنه» ملقب شد و چند سال حکومت چهارمحال به عهده وی بود.

تصویر شماره ۱- صمصام السلطنه بختیاری



در تصویر شماره ۱، صمصام السلطنه در لباس پشمی سیاه رنگ با یقه ساده دکمه‌دار و کلاه پشمی دیده می‌شود. در حالی که اروپا با سرعت فراوان به سمت اختراعات و اکتشافات پیش می‌رفت، صنعت را به اعلا‌ی درجه می‌رساند، قدرت تولید به دست گرفته و خود را برای تصاحب کشورهای آسیایی آماده می‌کرد، حکام، سرکردگان، خان‌های ایران و گردانندگان کشور به مسائل بیهوده توجه کرده و از قافله تمدن پیشرو، عقب ماندند. در این زمان عده‌ای که سواد خواندن و نوشتن هم نداشتند با پوشیدن کت وشلوار از

جنس گاباردین و فاستونی‌های انگلیسی و روسی، خودی نشان می‌دادند، در محافل به صورت متظاهرانه و نمایشی از سیاست و روشنفکری صحبت می‌کردند، با هموعان خود به بحث و جدل می‌پرداختند و خود را طرفدار مشروطه و مشروطه خواهی معرفی می‌کردند؛ در مقابل، اشخاصی هم با آنها هماهنگ شده و بازار سیاست را در تهران و تبریز و اصفهان گرم می‌نمودند!

عده دیگری از مردم با اصالت و صاحب عقل و منطق به کار و کسب خود مشغول بودند. البسه ایرانی پشمی و مخمل و ترمه فاخر تولید ایران را ترجیح می‌دادند و به استفاده از قبا و دست‌دوزی‌های ایرانی که هنر خیاطان متعهد بود بسنده می‌کردند. آنان به نصیحت گروه اول می‌پرداختند و آزادی‌خواهی و حرکت صحیحی ملی و میهنی را گوشزد می‌نمودند.

بعد از بمباران مجلس، علاء‌الملک -حاکم اصفهان- به تهران احضار شد و اقبال الدوله کاشی و معدل‌الملک شیرازی به حکومت و نیابت حکومت اصفهان منصوب شدند. در همین اوقات سردار ظفر که مقیم تهران و ملازم دربار بود به تحریک سردار محتشم و سردار بهادر، جعفرقلی خان با اصرار و اسباب‌چینی، فرمان عزل صمصام السلطنه را از محمدعلی شاه گرفت. صمصام بسیار ناراحت شد و تصمیم گرفت به گرمسار برود



اما اردوی سردار محتشم و سردار بهادر در «پل دو ویلان» جلوی او را گرفتند. ناچار به شلمزار - ملک خود- رفت و در آنجا اقامت گزید، سپس ماجرا را به سردار اسعد-برادر کوچکتر خود- که در پاریس اقامت داشت، نوشت.

سردار اسعد در انجمن ایرانیان پاریس که بر ضد محمدعلی شاه تشکیل شده بود؛ شرکت داشت و نسبت به حوادث ایران متأثر بود. ممتازالدوله که میان پاریس و لندن رفت و آمد داشت و با معاضد السلطنه، ادوارد براون، تقی‌زاده و برخی مقامات سیاسی انگلیس مربوط بود، سردار اسعد را از نقشه‌های پشت پرده آگاه کرد.

در تصویر شماره ۲، سردار محتشم با کلاه قجری نشان‌دار و لباس پشمی سیاه مزین به نشان‌ها و گلابتون دوزی دیده می‌شود. سردار اسعد ظاهراً برای جلوگیری از بروز اختلاف و برادرکشی بین ایل بختیاری، محرمانه به اصفهان آمد و با آقا نجفی و حاج آقا نوراله ملاقات کرد. سپس به چهارمحال رفته، صمصام السلطنه، سردار محتشم و سردار بهادر را به اتحاد و اتفاق دعوت کرده، به آنان تعلیماتی داده و به پاریس برگشت.

چندی نگذشت که حکومت اصفهان با

مردم شروع به سختگیری کرد. اقبال الدوله مردی ساده‌ لوح و مستبد و معاونش یعنی معدال‌الملک شیرازی، عنصری مغرور و طماع بود. این دو عالیجناب! درصدد تعطیلی انجمن ولایتی اصفهان - ستاد مشروطه خواهان- برآمدند.

انجمن تحت ریاست حاج آقا نوراله اداره می‌شد و افرادی مانند «صدرالاسلام»، «سیدحسن مدرس»، «میرزا حبیب‌اله معین‌التجار»، «حاج محمدحسین کازرونی-موسس کارخانه بزرگ ریسندگی و بافندگی وطن»، «افتخار الحکما»، «دکتر مسیح خان» و جمعی دیگری از احرار اصفهان عضو آن بودند و جلسات خود را در چهل‌ستون تشکیل می‌دادند.

در همین اوقات که اقبال‌الدوله و معدل برای وصول مالیات به ظالمانه‌ترین رفتار دست می‌زدند، جمعی از مردم در کنسولگری روسیه متخصص بودند، خبر تعدی‌ها بیوک‌خان پسر سردار نصرت در آذربایجان و تجاوزات اقبال‌السلطنه در ماکو و مظالم قوام شیرازی و پسرش در شیراز به اصفهان رسید. برای بررسی این وقایع، انجمن ولایتی تشکیل شد و آقا نجفی - مجتهد مقتدر اصفهان - هم در آنجا حضور یافت. پس از خطاب غزای حاج نوراله و مذاکرات اعضای انجمن، تصمیم گرفتند که برای شهدای ماکو، شیراز و آذربایجان مراسم عزاداری برگزار کنند. به همین مناسبت ۳ روز شهر تعطیل و منقلب بود. دیوار مساجد و تکایا سیاهپوش شده و دسته‌های عزاداری در شهر حرکت می‌کردند. پ

س از این مراسم تلگرافی از ملاکاظم خراسانی - یکی از مراجع تقلید شیعیان - از نجف واصل شد. در این تلگراف، خراسانی مردم را از دادن مالیات به دولت و اطاعت اوامر محمدعلی شاه منع کرده بود.

انجمن ولایتی تصمیم گرفت این تلگراف را به اطلاع عموم برساند. به همین مناسبت در تخت فولاد اجتماع عظیمی تشکیل شد.

حاج نوراله بر منبر رفت، تلگراف را قرائت کرد و بیانات موثری در طرفداری از مشروطه و استقرار حکومت قانون اظهار داشت؛ به طوری که حاضران را تحت تأثیر قرار داد و جمعیت هنگام مراجعت با هیجان عجیبی چنین شعار می‌دادند «شدم فدائی ملت به اذن نوراله... اقول شهیدان لا اله الا اله»

در این زمان پارچه‌های انگلیسی و روسی با رنگ‌های ساده مانند آبی، سرمه‌ای، قهوه‌ای، مشکی، سفید و امثالهم به تدریج از نظر شیک‌پوشان و جوانان افتاده و مصرف پارچه‌های نفیس ایرانی همچون ترمه، مخمل و پارچه‌های قلمکار مورد توجه قرار گرفت. هنرمندان و تولیدکنندگان این نوع پارچه، اقدامات لازم را به عمل آوردند و در رنگ‌آمیزی و طرح‌های خود تجدید نظر کرده و تولیدات جدیدی به نمایش گذاردند. طرح‌هایی که با قلم‌مو به روی پارچه‌ها و با رنگ‌های جدید و ابتکاری که نمایش ذوق ایرانی بود ارائه کرده و شکل لباس‌ها تغییر نمود و روی آنها نقش‌های بسیار بدیع و رنگ‌هایی که از قرمزدانه، اسپرک و برگ درخت انگور و پوست گردو و انار به دست می‌آمد، رونق بازار را به دست آوردند به طوری که در بازار چیت‌سازها - واقع در میدان نقش جهان اصفهان - انواع پارچه رنگی و شکل‌دار مأخذ شده از قلم‌مو و رنگ‌های طبیعی بسیار بدیع و زیبا و خیره‌کننده ارائه شد که مردم برای خریدن به بازار هجوم می‌بردند.

همچنین پرده‌های خانه‌ها و اماکن با استفاده از کار قلم‌کارها، تغییر حالت داده و خریداران منازل و مکان‌های خود را زینت داده و شاداب شدند.

پرده‌ها با استفاده از نقوش لیلی و مجنون و سایر عشاق ادبیات فارسی شکل گرفت به طوری که در آنها راه‌های طولی و عرضی نیز به کار رفت. به این ترتیب بازار قلمکارها تحول یافت و خارجی‌ها نیز استقبال خوبی از این محصولات به عمل می‌آوردند.



دسته اول برای تصرف مسجد شاه و دسته دوم به قصد گرفتن چهل ستون حرکت کردند. فوج سدهی و ملایری در برابر بختیاری‌ها مقاومت کردند و زد و خوردی شدید روی داد. عاقبات بختیاریها با کمک مجاهدان شهری، راه را گشودند و مسجد شاه از طرف مجاهدان شهری به آنها واگذار شد. عمارت چهل ستون و حکومتی و توپخانه و انبار مهمات ظل السلطان هم به تصرف بختیاری‌ها درآمد و اسلحه و غنیمت فراوانی به دستشان افتاد.

تصویر شماره ۳، ظل السلطان را در لباس تولید اتریش نشان می دهد در حالی که شمشیر بر کمر و نشان سلطنتی بر سینه دارد.

اقبال الدوله که از مقاومت مایوس شده بود در کنسولگری انگلیس متحصن شد و معدل که مسبب اصلی فتنه بود، گریخت. سه روز پس از ورود ضرغام و استقرار قدرت او در اصفهان، صمصام در میان استقبال شکوهمند مشروطه خواهان از «دروازه چهار سوی شیرازی‌ها» با یک اردوی هزار نفری وارد شهر شدند و حکومت اصفهان را در دست گرفت.

صمصام در روز اول ورد به اصفهان تلگرافی به این مضمون « چون شاهد دادن مشروطیت را دریغ می‌دارد، بختیاری‌ها به سوی تهران حرکت خواهند کرد تا درخواست‌های خود

علیه صمصام اقدامی نکنند. حیدر عمو اوغلی و میرزا ابراهیم سفارتی- دو عنصر مشکوک- هم در این هنگام به بختیاری رفته با صمصام محرمانه ملاقات کردند و او را در تصمیم خود تشجیع نمودند. پس از این مقدمات، صمصام و ضرغام نقشه حمله به اصفهان را طرح کردند و شرحی به حاج نوراله نوشتند و تصمیم و نقشه خود را به اطلاع او رسانیده اما انجام تصمیم را به شرط موکول نمودند. یعنی «کمک نامحدود و بلاشرط انجمن ولایتی و کمیته مخفی با بختیاری‌ها»، «تأمین محل پرداخت جیره و حقوق سواران و افراد بختیاری» و «ملحق شدن گروهی از معاریف اصفهان به قشون بختیاری قبل از ورود به شهر»

آفانجفی، حاج نوراله و سیدحسین باغ نوی به قریه چهاربرجی رفته، با صمصام و ضرغام ملاقات کرده و در هر سه مورد اطمینانشان را جلب کردند. محل حقوق و جیره افراد بختیاری از محل مالیات‌ها تعیین گردید و پیمان اتحاد محکم شد. انجمن ولایتی در حدود هزار نفر جوانان مجاهد شهری را به سرعت مسلح کرده و تعلیمات نظامی می‌داد.

هفته بعد، ضرغام با دو پسر خود- ابوالقاسم خان و خلیل خان- به اتفاق یک اردوی هزار نفری از افراد سوار و پیاده مسلح بختیاری به سوی شهر پیش آمدند. فوج سده به ریاست محمدحسین خان سرتیپ سدهی و افراد فوج جلالی و ملایری اطراف عالی‌قاپو، میدان نقش جهان و توپخانه را اشغال کرده در صدد بودند که مسجد شاه را تصرف کرده مناره‌ها را سنگر کنند ولی سکنه چهارسو مقصود و اهالی پشت مسجد شاه به اشاره حاج نوراله ممانعت کردند. مجاهدان شهری که بسیج شده بودند، مسجد شاه را به تصرف درآوردند. روز بعد اردوی بختیاری به فرماندهی ضرغام، از باغ اشرف وارد شهر شده و به دو دسته تقسیم گردیدند.

پس از این تظاهرات، معدل گزارشی به تهران فرستاد و از تهران به طور محرمانه دستور بستن انجمن و تنبیه اعضای آن صادر شد.

حاج میرزا یحیی دولت آبادی -وکیل مجلس- از این دستور اطلاع به هم رسانید و به اعضای انجمن ولایتی اصفهان خبر داد. انجمن بسته شد ولی اعضای آن مخفی شدند و حکومت بر آنها دست نیافت. انجمن ولایتی که کمیته سرّی تشکیل داده و مبارزه مخفی خود را با حکومت اصفهان به شدت ادامه می‌داد، از عزل صمصام و نارضایتی و حس جاه‌طلبی و انتقام‌جویی او استفاده کرده به دستور حاج نوراله، رحیم‌خان چالشتزی و دکتر مسیح‌خان را محرمانه به شلمزار فرستاد و از صمصام خواست به اصفهان بیاید و شهر را تصرف کند.

صمصام بسیار مایل بود حالا که از حکومت بختیاری و مقام ایلخانی عزل شده، شهر اصفهان را بگیرد و ضرب دستی نشان دهد اما دو نگرانی داشت. اول آن که می‌ترسید در شهر از طرف مردم به قشون بختیاری کمک شود؛ در این صورت شکست می‌خورد و گرفتار دست اقبال الدوله می‌شد. نگرانی دوم او از ضرغام السلطنه بود که با هم کینه موروثی داشتند. اگر ضرغام با صمصام مخالفت می‌کرد نه تنها قادر به تجهیز قوای کافی از بختیاری نمی‌شد بلکه ضرغام می‌توانست در همان بختیاری جلوی او را بگیرد.

حاج نوراله، کاغذها و پیغام‌ها را فرستاد و صمصام را از وضع شهر مطمئن کرد و ضرغام را هم به کمک سید احمد دهکردی وادار نمود که در قریه دزک با صمصام ملاقات کرده و عقد اتحاد ببندد.

در همین اوقات نامه‌هایی از سردار اسعد محرمانه برای صمصام می‌رسید که او را در تصمیم خود جرأت می‌داد و به سردار محتشم و جعفرقلی خان تأکید می‌کرد که



برای وفاداری به شاه سوگند داد و به تهران بازگشت.

اردوی دولتی در قم متوقف بود. سردار معتضد مسامحه می کرد و دو سردار بختیاری هم مردد بود چه کنند! آیا به اصفهان بروند و برادرکشی کنند یا پیمان بکنند و یه شاه خیانت نمایند؟

تردید سردار ظفر که فرمانده اصلی نیروی دولتی بود، بیشتر معلول غرور و به منظور قدرت طلبی و استفاده جویی بود. وی می خواست همه کاره باشد و از تعیین فرمانفرما به حکمرانی رضایت نداشت.

در همین اوقات تلگراف سردار اسعد به وسیله کمپانی لنج انگلیسی به سردار ظفر رسید و تأکید کرده بود که بر ضد صمصام اقدامی نکند و منتظر رسیدن نماینده او باشد. خبر حرکت قشون دولتی از تهران، اصفهان را متشنج کرده، اصفهانی ها و رهبران ملی اصفهان به صمصام گفتند: «اگر قشون دولتی به سوی اصفهان بیاید، ما قوای بختیاری را از شهر بیرون خواهیم کرد و نمی گذاریم شهر اصفهان محل برخورد و پیکار دو نیرو باشد.»

صمصام دو نفر از منسوبان نزدیک و محرم خود را به قم نزد سردار ظفر فرستاده و خاطر نشان کرد که ورود قوای دولتی به حوالی اصفهان موجب قیام مردم علیه بختیاری ها خواهد شد و تمام قدرت، اعتبار

را به زور شمشیر بقبولانند» به عنوان سفارت عثمانی به تهران مخابره کرد. این تلگراف را انجمن ولایتی به منظور تهدید شاه برای صمصام تهیه کرد.

ذبیح اله خان مخبر الملکه که از طرف انجمن ولایتی، تلگرافخانه را در دست داشت از تسلیم تلگراف های تهدید آمیز تهران به صمصام خودداری می نمود مبادا در تصمیم و اراده او فتوری روی دهد.

خبر سقوط اصفهان در تهران، تبریز، رشت و سایر شهرها با اهمیت بسیار تلقی شد و تلگراف های تبریک از ستارخان و انجمن ولایتی تبریز و رشت و انجمن سعادت استانبول برای صمصام رسید. این پیروزی چنان او را مست کرده بود که حتی سودای سلطنت در سر می پرورانید.

قنصل روس و انگلیس با صمصام ملاقات کردند. او حفظ جان و مال اتباع خارجه را تعهد کرد. ضمناً گراهام-قنصل انگلیس- درآمد مختصر خط تلگراف هند و اروپا را برای حفاظت خط مزبور به صمصام واگذار نمود و به صلاح دید همین دو قنصل سفارت روس و انگلیس به شاه پیشنهاد کردند که صمصام را به حکومت اصفهان بشناسد ولی شاه گفت: «هرگز یک یاغی را فرمان حکومت نخواهم داد.» و فرمانفرما را به حکومت اصفهان منصوب کرده.

سردار اسعد و سردار اشجع را با دو هزار نفر قوای مختلط از بختیاری، سیلاخوری و چریک تحت نظر فرمانفرما، مأمور سرکوبی بختیاری های اصفهان نمود و امیر مفخم، سردار ظفر و سردار اشجع را به قرآن قسم داد که به وی خیانت نکنند.

فرمانفرما که از نقشه های آینده خبر داشت به اصفهان نرفت و سردار معتضد را به عنوان نایب الحکومه از طرف خود مأمور کرد.

سردار معتضد به اتفاق سردار ظفر و سردار اشجع و امیر مفخم به اردوی دولتی عازم قم شدند. امیر مفخم که به شاه وفادار بود یک بار دیگر در قم سه نفر سردار را

و حیثیت بختیاری به باد خواهد رفت. امیرمجاهد فرستاده سردار اسعد- به سرعت از پاریس به ایران آمد و در تهران محرمانه با امیرمفخم ملاقات کرد و پیغام سردار را ابلاغ نمود ولی نتوانست او را از وفاداری به شاه منصرف کند لذا راه قم را در پیش گرفت و سردار ظفر را وادار به قبول سفارش های سردار اسعد نمود.

سپس به اصفهان رفت و صمصام را از عهدشکنی سردار ظفر نسبت به شاه مطمئن کرد.

قوای دولتی با طفره و تأنی به کاشان عزیمت کرد.

در کاشان عزیزاله خان فولادوند برای منافع خود با ۵۰ نفر سوار به اردوی سردار ظفر پیوست. امیرمفخم به اتفاق سردار جنگ که از آذربایجان برگشته بود به دستور شاه با عجله به کاشان آمدند ولی در همان جا توقف نمودند.

جالب اینجاست که سر جورج بارکلی- وزیر مختار انگلیس- این سازش و تبنانی سران بختیاری و الحاق و اتحاد دو نیرو را پیش بینی کرده بود!

سردار اسعد که در اروپا برای این اردو کشی تصمیم گرفته بود، پس از سفر لندن و ملاقات با مستر چارلز- معاون وزارت خارجه انگلیس- همراه با ممتازالدوله و ادوارد براون و اطمینان از حمایت انگلیسی ها و قول قراردادهای لازم به اتفاق چند نفر از جوانان بختیاری از طریق خوزستان وارد ایران شد. وظیفه مهم تر سردار اسعد این بود که خزعل را وادار به بی طرفی نماید چون اگر خزعل به طرفداری شاه برمی خاست کار بختیاری ها دشوار می شد و مهم تر آن که منطقه نفت که از نظر انگلیسی ها اهمیت حیاتی داشت (و سران بختیاری هم در آن ذی نفع بودند) به خطر می افتاد.

سردار دو روز میهمان خزعل بود. خزعل که با انگلیسی ها مناسبات نزدیک داشت و خلاف مصالح آنها اقدامی نمی کرد، سردار

اسعد را مطمئن ساخت و سردار به سوی بختیاری روانه شد و قوای بختیاری را متحد کرد. سپس پیغام‌هایی برای سردار ظفر، سردار اشجع و امیر مفخم فرستاد و آنان را دعوت به اتحاد نمود.

پس از چند روز با ۷۰۰ سوار بختیاری وارد اصفهان شد و ورود سردار اسعد به اصفهان با تجلیل و حسن استقبال تلقی گردید. هنگامی که سردار اسعد در اصفهان توقف داشت، خبر ورود روس‌ها و شکست محاصره تبریز به اصفهان رسید. سردار اسعد و صمصام، تلگراف تشکری به سفارت روس و انگلیس مخابره و تقاضا کردند که از این پس در امور داخلی ایران مداخله نکنند! و تصمیم خود را برای حرکت به تهران به منظور وادار کردن شاه به تجدید حکومت مشروطه اعلام نمودند.

در همین اوقات، شاه فرمانی تلگرافی صادر کرد و استقرار اموال مشروطه را با حفظ تمام مظاهر آن و با رعایت کامل قانون و متمم قانون اساسی به تمام کشور اعلام داشت، تصمیم به اجرای انتخابات گرفت، به تعمیر مجلس امر نمود، هیئت دولت را تغییر داد و عفو عمومی اعلام نمود. این فرمان که از روی اضطراب صادر شده بود، لحن عاجزانه‌ای داشت و در شرایط آن روز هرگز شاه نمی‌توانست از انجامش سرباز زند. انجمن ولایتی اصفهان وصول این فرمان را جشن گرفت.

حاج نورالله، آقا نجفی و آنهایی که نیتی جز استقرار حکومت پارلمانی نداشتند، دیگر حرکت قشون بختیاری را به تهران غیرلازم می‌دانستند. مجاهدان شهری از اطراف بختیاری‌ها پراکنده شدند و تشنج و تزلزلی در کار بختیاری پیش آمد.

اگر غرض استقرار مشروطیت بود اکنون این هدف میسر شده بود چون شاه به هیچ وجه نمی‌توانست تصمیم خود را دگرگون کند اما سردار اسعد که وظیفه دیگر داشت! قوای بختیاری را منظم کده

تصویر شماره ۵- دو تن از خان‌های ایل بختیاری



اصفهان را به صمصام سپرد و به اتفاق جمعی از سران بختیاری و ۱۵۰۰ نفر سواره و پیاده به سوی تهران حرکت کرد.

چند نفر از سران مجاهد شهری نیز همراه سپاه بختیاری شدند. اردوی دولتی پس از آن که نیروی سردار اسعد از دلچان گذشت به سوی مورچه خورت آمد.

سردار ظفر برای تهیه نیروی کمکی به منظور تقویت اردوی سردار اسعد وارد اصفهان شد و با صمصام همکاری می‌کرد. امیر مفخم و سردار جنگ که در کاشان مانده بودند به سوی تهران برای دفاع از پایتخت بازگشتند.

پس از رفتن شاه و تسلط خودسرانه سپهدار و بختیاری‌ها، مجاهدان ایرانی، مهاجران مشکوک و مزدور ارمنی و قفقازی بر پایتخت، مقدمات افتتاح مجلس فراهم شد. صمصام به دعوت دولت استقبال با شکوهی به تهران آمد. سردار اشجع حکمران اصفهان شد، امیر مفخم و امیر مجاهد نیز حاکم و ایلخانی بختیاری شدند و سردار جنگ به حکومت یزد منصوب گردید. مجلس در سال ۱۳۲۷ قمری با حضور احمد شاه، محمد حسن میرزا ولیعهد، عضدالملک نایب السلطنه و نمایندگان خارجی و جمعی از سران کشور افتتاح و هیئت دولت جدید معرفی شد.

خصوصیات و خدمات صمصام

صمصام مردی ساده‌دل و وطن‌خواه بود. نسبت به مشروطه تعصب داشت اما مشروطه را فقط در نبودن محمدعلی‌شاه می‌دانست به همین دلیل در حکومت خود مانند یک ایلخانی رفتار می‌کرد نه مانند یک رئیس‌الوزرای مشروطه.

او مجلس دوم را بست شاید بستن مجلس دوم در شرایط آن روز به صلاح مملکت بود اما به تعویق انداختن انتخابات دوره سوم نشانه آن بود که می‌خواست فقط به میل خود حکومت کند.

صمصام به آداب و رسوم ایلی علاقه‌مند بود و در حفظ قدرت بختیاری می‌کوشید. صریح اللهجه بود، دروغ نمی‌گفت، به رسم ایلخانی همیشه خانه‌اش به روی مردم گشوده و سفره‌اش گسترده بود و از کمک به مردم حتی به دشمنانش دریغ نمی‌کرد. فرایض مذهبی را به جای می‌آورد.

در پیشرفت نفوذ بختیاری و منتفع کردن آنان از ثمرات حکومت و مشاغل و غنائمی که در هر جا به دست آوردند، سهم به‌سزایی دارد. در حکومت صمصام عده‌ای محصل به اروپا اعزام شدند.

برای نخستین بار شورای بازرگانی مرکب از شش بازرگان و شش نفر از دولتیان به ریاست حاج معین‌التحار بوشهری تشکیل شد، سازمان ژاندارمری در حکومت او - بر خلاف میلش - با تلاش ناصرالملک پایه‌گذاری شد. او با همه ساده‌دلی و بی‌خبری از سیاست در یک‌سال و نیم زمامداری، شالوده حکومت جدید را در آن هنگامه هرج و مرج حفظ کرد و پایداری او قوای شاه مخلوع و سالار الدوله را در هم شکست.

او در زمان رضا شاه در سال ۱۳۰۸ به حکمرانی منطقه بختیاری منصوب شد و یک سال بعد، در ۱۳۰۹ در شهر اصفهان درگذشت و در تخت فولاد به خاک سپرده شد.